

یادداشت نویسنده

ظلمت آشکار

خاطرات افسردگی

ویلیام استایرن

این کتاب بر مبنای یکی از سخنرانی‌های من شکل گرفت که در ماه مه ۱۹۸۹ در بالتیمور ایراد کردم. در کنفرانس اختلالات عاطفی که بخش روان پزشکی دانشگاه جانز هاپکینز متولی آن بود. صورت مفصل آن در دسامبر همان سال در مجله *Kennedy* مترجم منتشر شد. ابتدا قصد داشتم مطلب را با روایت **افشین رضایور** کنم، سفری که به دلیل شدید بیماری افسردگی‌ام اهمیت بسیاری برایم داشته ولی به‌رغم فضای استثنایی و فراوانی که مجله در اختیارم گذاشته، محدودیت ناگزیری وجود داشته بود. از شدم این بخش‌ها به دلیل موضوعات دیگری که قصد مطرح کردنشان را داشتم، حذف کردم. در این نسخه آن بخش را به جای آن در **افشین کتاب** برگرداندم. به غیر از چند تغییر و بعضی اضافات اندک، بقیه متن همان است که گفته بود.

تلفن: ۰۲۷۶۶۰۴۶۶-۰۲۷۶۶۰۴۶۶

نشانی: قمیسه خیابان ولیعصر قم



نشر ماهی

تهران
 ۱۳۹۸
 www.moo.ir

در پاریس، اواخر شبی سرد در اکتبر سال ۱۹۸۵، اولین بار بود که کاملاً فهمیدم کشمکش با اختلال ذهنی، که ماه‌ها به خود مشغولم کرده بود، مصیبت بار شده است. لحظه‌ی مکاشفه زمانی بود که ماشین را به خیابان باران خورده‌ی لغزنده‌ی راندم که زیاد از شانزلیزه دور نبود و تابلوی نشونی که رویش نوشته بود هتل واشنگتن و نور خفیفی داشت وارد کردم. تقریباً سی و پنج سال می‌شد که آن هتل را ندیده بودم — از بهار سال ۱۹۵۲، که چند شب اول اقامتم در پاریس را در آنجا گذراندم. در اولین ماه‌های سفر یک‌ساله‌ام، با قطار از کپنهاگ به پاریس آمده بودم و مأمور آژانس مسافرتی نیویورک همین‌طور اتفاقی هتل واشنگتن را برایم در نظر گرفته بود. آن روزها این هتل یکی از مهمانسراهای ساده و نمور پرشماری بود برای توریست‌ها، به‌خصوص توریست‌های امریکایی که آدم‌های متوسط‌الحالی بودند و اگر شباهتی به من داشتند — که در آغاز فرانسوی‌ها و خل‌بازی‌های مضحکشان اعصابم را خرد می‌کرد — همیشه به یادشان می‌ماند که چطور بیده‌ی عجیب و غریبی همین‌طور وسط اتاق خواب بی‌روح قرار گرفته بود و توالت در انتهای راهروی کم‌نوری قرار داشت و عملاً شکاف میان فرهنگ گل و انگلوساکسون را نشان می‌داد. ولی من فقط مدت کوتاهی در هتل واشنگتن ماندم. چند روز بعد دوستان جدید امریکایی‌ام من را به زور